



پژوهشی در ساختار جمله‌های مجهول و اسنادی یا غیر اسنادی بودن آنها

سید محمد خالد غفاری

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی سنندج

تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۳

چکیده

فعل مجهول، معمولاً از بُنِ نَقْلِی فعل مورد نظر با فعلی کمکی از گونه‌ی افعال ربطی مشتق از مصدرهای: شدن یا گشتن و گردیدن و گاهی - در نشر دری - آمدن و افتادن به معنی «شدن»، ساخته می‌شود. از آنجا که فعل مجهول با فعلی ربطی گونه، همراه است؛ برخی از دستور نویسان، این فعل کمکی ربطی مانند را همچون فعل واژگانی جمله، به شمار آورده و این گونه جمله‌ها را همچون جمله‌های اسنادی، تحلیل دستوری (ترکیب) می‌نمایند، و برخی دیگر، بر واژگانی نبودن فعل ربطی مانند جمله‌های مجهول، تأکید ورزیده و فعل واژگانی این جمله‌ها را همان فعلِ ظاهر شده در ساخت بن نقلی (صفت

مفعولی) می‌دانند و فعل ربطی گونه‌ی همراه آن را، عنصر کمک صرفی، و جمله‌ی دارای فعل مجهول را، جمله‌ای غیر اسنادی (فعلیه) به شمار می‌آورند. این مقاله، پژوهشی است درباره‌ی ساختار ویژه‌ی فعل مجهول و جمله‌های دارای فعل مجهول و اسنادی یا غیر اسنادی بودن آنها. در ضمن، در این مقاله درباره‌ی امکان یا عدم امکان مجهول کردن فعل امر حاضر، با فعل امر «شو»، که در برخی منابع آمده است، نیز، پژوهشی به عمل آمده است.

منابع مورد استفاده در این پژوهش، نمونه‌هایی از کتاب‌های معتبر دستور سنتی و زبان‌شناسی است و از شم زبانی نگارنده هم بهره جسته شده است. و نتیجه‌ی برآمد از این پژوهش، مؤید ناممکن بودن مجهول کردن فعل امر حاضر، با فعل امر «شو» و نیز، غیر اسنادی بودن جمله‌های مجهول است.

کلید واژه‌ها: فعل مجهول، فعل واژگانی، مسند الیه، نایب فاعل، بن

نقلی. این پژوهش غیر اسنادی بود.

مقدمه

در این مقدمه، مباحثی چون: اهمیت و نقش عناوین و اصطلاحها، راهکار تحلیل نحوی جمله‌ها در دستوره‌های سنتی و زبان‌شناسی و بنهای فعل در زبان فارسی، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اهمیت و نقش عناوین و اصطلاحها

یکی از ابزارهای کلیدی تفهیم و تفاهم - به ویژه در مباحث علمی و ادبی - شناخت اصطلاحها و عناوین و بجا و درست به کار بردن آنهاست. اصطلاحهای دستور زبان فارسی هم از این اصل، مستثنا نیستند. بیشتر اصطلاحهای دستور زبان فارسی در اصل، همان اصطلاحهای معمول در صرف و نحو عربی هستند. در دستوره‌های سنتی پیشین تر، غالباً، این اصطلاحها، متناسب با مباحث دستوری زبان فارسی و اصطلاحهای خاص این زبان، یک دست و به جای خود به کار می‌رفتند و موجب سهولت تفهیم و تفاهم بودند، مثلاً، مسندالیه و مسند تنها برای نامیدن ارکان اصلی جمله‌های اسنادی به کار می‌رفتند و فاعل، برای کلمه‌ای

که فعل معلوم جمله‌های غیر اسنادی به آن نسبت داده می‌شد و نایب فاعل برای مسندالیه در جمله‌های مجهول، و عناوین دیگر نقشهای نحوی هم، مشخص و در جای خود بود. اما با رایج شدن دانش زبان شناسی نوین غربی در ایران، همراه با ره‌آورد دستاوردهای تازه و نکته‌های بدیع و نظم و نسق خاص در بررسی‌های دستوری، امواج فزاینده‌ی عناوین ترجمه شده و معادل‌های غربی اصطلاحهای صرف و نحوی اسلامی - ایرانی را هم، با خود آورد و برخی از دستور نویسندگان زبان شناس یا زبان شناسی گرا، هم، برای متمم نشدن به کهنه پیرایی، به تعویض و جایگزینی غیر ضروری اصطلاحهای جا افتاده و آشنای دستور سنتی پرداختند و آنها را با معادل‌های ناهمگون و غریب و گاه متعدد، جایگزین نمودند به گونه‌ای که حتی خود آنان هم در برخی از این اصطلاحهای جدیدالخلقه، اتفاق کلمه ندارند.

از جمله‌ی این اصطلاحهای بسیار رایج واراداتی اصطلاحهای: نهاد و گزاره است، که نهاد را به جای: فاعل و مسندالیه و نایب فاعل و مفعول - اگر به اصطلاح خودشان «صاحب خبر» باشد - به کار می‌برند، و گزاره را برای هرچه در جمله، جز نهاد باشد، و برای مسند جمله‌های اسنادی، هم مسند و هم متمم نهاد و برای تمییز، اصطلاحهای متعدد: مسند، مسند مفعولی، متمم مفعول، متمم فاعل، متمم مسندی مفعول و مکمل را به کار می‌برند و برای مفعول صریح، متمم مستقیم را؛ و نیز اصطلاح گذرا را که به جای فعل متعدی به کار می‌برند، گاهی فعل‌های تعدیه ناپذیر (شد) و (بود) را هم به آن، متمم می‌سازند: (گذرای به مسند). در حالی که عنوانهای گذرا و ناگذر در اصل، هردو، برای فعل متعدی به کار می‌رفته‌اند، با این تفاوت که عنوان گذرا، برای فعلی به کار می‌رفت که اثر آن از فاعل بگذرد و به مفعول برسد؛ مانند: مادر بچه را شست. و ناگذر، به گفته‌ی استاد ابوالقاسمی، معادل فارسی ندارد و برای فعل متعدی‌ای به کار می‌رود، که اثر آن از فاعل نگذرد، مانند: احمد خود را کشت یا، او خود را شست. بگذریم از اصطلاح‌های دیگری که هر از چند گاهی ساخته می‌شوند و جز آشفتگی ذهنی و بریدگی فرهنگی، غالباً، هیچ نکته‌ی تازه‌ای را در بر ندارند و مصداق و معادل بیشتر آنها در فرهنگ عظیم و دیرینه‌ی زبان شناسی علمی و دقیق اسلامی - ایرانی، که در اصل بن مایه و الهام بخش زبان شناسی غربی بوده است، وجود دارد:

«از سده‌ی هفتم میلادی (سده‌ی اول هجری) پژوهشگران زبان عربی درباره‌ی واژه‌شناسی و نحو زبان عربی به طور گسترده به بررسی پرداختند... در سده‌ی هشتم (دوم هجری) بررسی‌های دستور زبان عربی بسیار گسترده و عمیق شد؛ پژوهشگران دستور زبان

عربی در دو مکتب معروف بصره و کوفه به بررسی و مطالعه سرگرم بوده‌اند. دقت آنان در توصیف زبان عربی شگفتی دانش پژوهان دوران‌های بعد را در مشرق زمین و معرب زمین، موجب شد. «مشکات الدینی، ۱۳۸۶: ۸، به نقل از کارتر، ۱۴۶).

«مجموعه‌ی آثار به جا مانده در زمینه‌های: واژه‌شناسی، نحو، معناشناسی و آواشناسی زبان عربی، دانش گسترده‌ی زبان شناسی را در سرزمین‌های اسلامی از جمله ایران، پدید آورد. پژوهش‌گران اروپایی، ابتدا، در سده‌های میانه با این زبان و سنت زبان‌شناسی گسترده‌ی آن، آشنا شدند... آشنایی پژوهشگران اروپایی با چنین ذخیره‌ی گسترده‌ای درباره‌ی سنت‌های زبان‌شناسی یاد شده (اسلامی - ایرانی، هندی و چینی) موجب شد که آنان به روش‌های کارآمد و پویا برای توصیف زبان، دست یابند.» (همان، ۱۲، به اختصار)

با توجه به آنچه گفته شد، در این مقاله - تا آنجا که ممکن است - از اصطلاحهای جافتاده‌ی دستور سنتی استفاده می‌شود و جز به هنگام ضرورت یا اشاره به معادلهای تازه‌ی این اصطلاح‌ها، از اصطلاح‌های زبان‌شناسی استفاده نمی‌شود؛ زیرا انگیزه‌ی نوشتن این مقاله، خود، اصلاح یکی از این اصطلاح‌هاست.

راهکار تحلیل نحوی جمله در دستورهای سنتی و زبان شناسی

الف، در دستورهای سنتی: راهکار تحلیل نحوی جمله در دستور سنتی، بر پایه‌ی قاعده‌ای نانوشته، اما عملی، فعل محور است؛ یعنی، نخستین قدمی که در این راه برداشته می‌شود، شناسایی اسنادی یا غیر اسنادی بودن جمله از راه شناسای ربطی یا غیر ربطی بودن فعل اصلی (فعل واژگانی) آن است؛ یعنی اگر فعل اصلی جمله از افعال ربطی (استیدن، شدن، گشتن، گردیدن و بودن) باشد، جمله، جمله‌ی اسنادی (اسمیّه) است و ارکان اصلی آن، مسندالیه و مسند و رابط و گاهی، متمم اجباری است. و اگر فعل اصلی جمله، غیر ربطی، یعنی، فعل خاص معنی‌دار باشد، جمله، جمله‌ی غیر اسنادی (فعلیه) است و ارکان اصلی آن یا تنها: فعل و فاعل است، اگر فعل آن، لازم و بی نیاز از متمم باشد، یا فعل و فاعل و متمم است؛ اگر نیازمند متمم باشد، یا فعل و فاعل و متمم است اگر آن فعل لازم، تمییز بگير باشد (او شاد به نظر می‌رسد).

و اگر فعل جمله، متعدی باشد، ارکان اصلی آن، بسته به نیاز فعل جمله، مجموعه‌ای سه یا چهار جزئی از فعل و فاعل و مفعول و متمم اجباری و تمییز است؛ که هر کدام از این

ارکان را می‌توان با طرح پرسشهای متناسب با نیازمندی‌های فعل اصلی جمله، شناسایی کرد. افزون بر این ارکان اصلی، ارکان یا نقش‌های غیر اجباری جمله‌ها را که به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم با فعل اصلی جمله سروکار دارند، نیز، می‌توان از راه پرسشهای مناسب یا برخی از نقش نماها، شناسایی کرد.

اما تحلیل نحوی در دستورهای زبان شناسیک - گویا با تأثر از منطق ارسطویی که قضیه را به دو رکن موضوع و محمول تقسیم می‌کنند - با تقسیم جمله به دو بند نهاد و گزاره، آغاز می‌شود؛ و چون نهاد که در اصل اسم است، رکن بنیادین جمله به شمار می‌آید و گزاره با هسته‌ی خود که فعل است به عنوان تابعی از آن تلقی می‌شود، می‌توان گفت که: تحلیل نحوی در دیدگاه بیشتر مکتب‌های زبان‌شناسی، روی هم، اسم محور یا نهاد و گزاره مدار و گروه بنیاد است و قواعد و روش خاص خود را دارد.

در میان این دو راهکار، سادگی و نظم منطقی راهکار فعل محوری که مبنای تحلیل نحوی در دستور سنتی است، به گونه‌ای است که به قول طبیب زاده در مقاله‌ی: «وابسته‌های فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه‌ی مکتب وابستگی»،^۱ تازه‌ترین تغییرات دستور زایشی - گشتاری و نیز نظریه‌ی دستور وابستگی - از مکتب‌های نسبتاً تازه‌ی زبان‌شناسی - به این راهکار گرایش یافته‌اند:

«به اعتقاد انگل (Engel)^۲، تقسیم جمله به دو قسمت نهاد و گزاره، شیوه‌ی مناسبی برای بررسی ساخت اطلاعاتی جمله است؛ اما برای تجزیه‌ی ساخت نحوی جمله، باید تحلیل خود را از فعل، یعنی مرکز ثقل جمله آغاز کنیم... برای اولین بار دستور وابستگی دو مفهوم کهن نهاد و گزاره را که از دیرباز، حاکم بر غالب دیدگاهها و نظریه‌های نحوی غرب بوده، به طور کلی کنار گذاشته و از آنها به عنوان مفاهیمی یاد کرده است که بر اساس ساخت اطلاعاتی جمله، شکل گرفته‌اند و ربطی به ساخت نحوی زبان ندارند. (طبیب زاده، ۱۳۸۳، ۱۵).

«بر اساس دستور وابستگی، تحلیل ساخت جمله، با فعل آغاز می‌شود؛ زیرا فعل، تعیین می‌کند که در هر جمله چه وابسته‌هایی (مثلاً، فاعل یا انواع مفعول) می‌تواند یا باید وجود داشته باشد.» (همان)

^۱ - این مقاله در جلد اول شماره‌ی اول، مجله‌ی «دستور» ویژه‌نامه‌ی فرهنگی زبان و ادب فارسی، اسفند ۱۳۸۳، منتشر شده است.

^۲ - انگل Engel، از پیروان آلمانی «لوسین تنی یر» بنیان‌گذار دستور وابستگی.

بنهای (مادههای) فعل در زبان فارسی

بیشتر دستورنویسان سنتی و زبان‌شناسی، فعل را دارای دو بُن دانسته‌اند: بُن ماضی و بُن مضارع: «تکواژ «بن»». بُن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن، مشترک است. هر فعل، دو بن دارد: مضارع و ماضی.» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۶: ۳۳).

«افعال زبان فارسی را از دو اصل می‌گیرند: ریشه یا بُن ماضی = مصدرمَرخَم، ریشه یا بُن مضارع = ریشه‌ی فعل = فعل امر بدون ب (شریعت، ۱۳۸۴: ۱۳۲).

اما از آنجا که بُن فعل، صورتی از فعل است که مبنای ساختهای گوناگون صرفی است؛ و زبان فارسی دری و امروز، افزون بر بنهای ماضی و مضارع صورت دیگری نیز دارد که مبنای ساختهای گوناگون صرفی گروه فراوانی از انواع فعل ماضی (ماضیهای: نقلی، بعید، التزامی، و صورتهای ترکیبی آنها: نقلی استمراری و...) و نیز فعل مجهول و فعل وصفی است و آن، صورتی از فعل است که از بن ماضی + ه (e)، یعنی، به صورت صفت مفعولی، ساخته می‌شود و ابوالقاسمی آن را «بن نقلی» نامیده است (رک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۰۱)؛ پس بهتر است که گفته شود که: فعل در زبان فارسی دری و امروز، دارای سه بُن یا ماده است:

بن ماضی، بن مضارع و بن نقلی، برای مثال از مصدر نوشتن: «نوشت»، بن ماضی، «نویس»، بن مضارع، و «نوشته»، بن نقلی است.

متن

با توجه به این مقدمه، اکنون به اصل مطلب که مضمون عنوان مقاله است می‌پردازیم.

تعریف فعل مجهول

فعل مجهول در اصطلاح دستور زبان فارسی، فعلی است که از نظر معنا - به دلایلی که گوینده آن را در نظر گرفته است - فاعل آن ناگفته مانده باشد و از نظر نحوی به جای فاعل، به کلمه‌ای که در ساخت جمله معلوم، مفعول صریح (مفعول رایسی) بوده است، نسبت داده شده باشد و از نظر ساختار، در ساخت بُن نقلی (صفت مفعولی) باشد و با فعلی کمکی از مشتقات: شدن یا گشتن و گردیدن - و گاهی در فارسی دری - آمدن و یا افتادن همراه گشته باشد.

چرا فعل مجهول با فعل کمکی همراه می‌گردد؟

همراه گشتن فعل مجهول با فعل کمکی از آن است که: فعل، کلمه‌ای است که با ساختار ویژه‌ی خود که ترکیبی از بن و شناسه است، همزمان، بر چهار مفهوم: رویداد (کار یا حالت)، زمان، شخص و شمار، دلالت می‌کند.

دلالت فعل بر رویداد و زمان، با بن فعل است و بر شخص و شمار آن، با شناسه است و هرگاه که فعل، به هر دلیل (در آمدن به صورت بن نقلی یا وجه مصدری یا...)، شناسه‌ی خود را از دست دهد، برای جبران شناسه و رساندن آنچه شناسه بر آن دلالت می‌کند، با فعل کمکی شناسه داری یا فعل مفسّری در جمله‌ای که به دنبال آن می‌آید، یا ضمیر غیر فاعلی (غیر شناسه‌ای) متصل یا منفصلی و یا اسمی همراه می‌گردد.

همراه گشتن فعل فاقد شناسه با فعل کمکی شناسه‌دار، هنگامی است که خود فعل، در ساخت بن نقلی ظاهر شود که در این صورت، بسته به زمان فعل که بیشتر زمان ماضی است و نیز بسته به نوع زمان و وجه فعل، فعلی کمکی از مشتقات مصادر: استیدن^۳ یا بودن یا باشیدن، در ماضیهای: نقلی و بعید و التزامی و یا مجموعه‌ای از اینها، در ماضیهای ترکیبی (نقلی استمراری، بعید نقلی، بعید التزامی، ابع و...) با فعل در بن نقل، همراه می‌گردد تا این فعل کمکی، نوع فعل و شخص و شمار (مفرد یا جمع) آن را بازنماید.

یکی از مصادیق این مورد (همراه گشتن فعل کمکی شناسه‌دار با فعل ظاهر شده در بن نقلی) همین موضوع مورد بحث ما، یعنی، فعل مجهول است که ساختار آن به تفصیل توضیح داده خواهد شد.

همراه گشتن فعل فاقد شناسه با فعل مفسّر موجود در جمله‌ی همراه، در فعل‌های ظاهر شده در وجه وصفی (صفت مفعولی) است. در این مورد نیز، چون فعل مورد نظر، به صورت بن نقلی، یعنی به صورت صفت مفعولی گذشته‌ی فعل‌های متعدّی یا صفت فاعلی گذشته‌ی فعل‌های لازم، ظاهر می‌شود، ناچار باید با فعلی شناسه‌دار در جمله‌ای دیگر که به دنبال آن آورده می‌شود، همراه گردد؛ تا این فعل جمله‌ی همراه، با ساختار عادی خود، هم، زمان و نوع زمان و هم، شخص و شمار آن را نشان دهد. (: به دانشگاه رفته، موضوع را بررسی کردم به دانشگاه رفته و موضوع را ... / به بازار رفته، چمدان را بخر! به بازار برو و چمدان را بخر!) در این موارد، فعل شناسه‌دار جمله‌ی همراه وجه وصفی را، می‌توان «فعل مفسّر» نام نهاد.

اما همراه گشتن فعل فاقد شناسه با ضمایر غیر فاعلی یا اسم، هنگامی است که فعل جمله، در ساخت فعل لازم یک شخصه (ناگذر: خوشم آمد، مرا خوش آمد. صادق را وقت خوش گشت.) یا ساخت مصدر کامل یا مرخم (وجه مصدری) همراه با یکی از فعلهای کمکی غیر شخصی: باید، شاید، توان و سزد: (بایدت رفت، ترا باید رفت، علی را باید آمد.)، ظاهر شود؛ و یا اینکه فعل جمله، بدون داشتن هیچ دلیل خاصی، به شیوهی فعلهای ماضی اخباری متعدی فارسی دوره‌ی میانه، در ساخت ماده‌ی ماضی (بن ماضی)، بدون داشتن شناسه، به کار رود: ای کاش! که من بمرده بودی و بودی من چیزی فراموش کرده‌ای کاش که من بمرده بودمی و من چیزی فراموش کرده بودمی.

در این سه مورد اخیر، فعل فاقد شناسه، برای جبران شناسه، با یکی از ضمایر غیر فاعلی (غیر شناسه‌ای) متصل یا منفصل (م، ت، ش / مان، تان، شان. مرا، تو را، او را / ما را شما را، ایشان را) و یا اسمی، همراه می‌گردد، تا شخص و شمار آن، مشخص شود. در همه‌ی این موارد سه‌گانه، ضمیر غیر فاعلی یا اسم جانشین شناسه، فاعلی منطقی و متمم دستوری، فعل فاقد شناسه می‌شوند.

دیدیم که یکی از راههای بی شناسه به کار بردن فعل، به کار بردن آن در ساختار مصدر است، از این رو، گاهی فعل، بدون داشتن هیچ کدام از شرایط یاد شده در بالا، و تنها برای حصول اهدافی بلاغی از قبیل: تعمیم، یعنی، همه شخصی و همه زمانی کردن فعل (: این کار را نشاید کرد!)، آن گونه حرف‌ها را نباید زد!) یا تکریم، یعنی، احترام به مخاطب و پرهیز از به کار بردن صیغه‌ی استعلائی فعل امر با او، در ساخت مصدر کامل یا مرخم به کار برده می‌شود: نباید او را دیدن. «به طارم باید رفت که حسرتک را آنجا خواهند آورد...» (بیهقی، ۱۳۷۶، ۲۳۱). نباید او را ببینید! باید به طارم بروید! (بیهقی، ۱۳۷۶: ۲۳۱).

راهکار ساختن فعل مجهول

فعل مجهول، معمولاً، از فعل خاص (غیر ربطی) متعدی به مفعول صریح (مفعول بی واسطه / مفعول رایبی) ساخته می‌شود.

بدین گونه که: نخست فاعل و «را» ی نشانه‌ی مفعول را (اگر مفعول، را داشته باشد) از جمله حذف می‌کنند و سپس فعل اصلی (واژگانی) جمله را به صورت بن نقلی (بن ماضی + ه) یعنی به صورت صفت مفعولی گذشته یا صفت فاعلی گذشته، درمی‌آورند و با فعلی

کمکی از مشتقات: شدن یا گشتن و گردیدن و گاهی در فارسی دری «آمدن» یا «افتادن» همراه می‌سازند.

این فعل کمکی باید از نظر بُن، با زمان و نوع زمان فعل پیش از مجهول شدن، و از نظر شناسه، با شمار مفعول آن که اکنون به جای فاعل نشست و نایب فاعل فعل مجهول شده و فعل مجهول بدان نسبت داده شده است، برابر باشد. مانند:

پرویز کتاب را آورد. ← کتاب آورده شد.

پرویز کتاب‌ها را آورد. ← کتاب‌ها آورده شدند.

ما باید فردا او را ببینیم ← او باید فردا دیده شود.

من او را خواهم دید ← او دیده خواهد شد.

من ایشان را خواهم دید ← ایشان دیده خواهند شد.

خواهمتان دید ← دیده خواهید شد.

آنان او را دیده بوده‌اند ← او دیده شده بوده است.

او به موقع کارها را انجام داده است. ← کارها به موقع انجام داده شده است ← کارها به موقع انجام شده است.

ما هر هفته ایشان را ملاقات می‌کرده‌ایم ← ایشان، هر هفته ملاقات کرده می‌شده‌اند ← ایشان هر هفته ملاقات می‌شده‌اند.

چنان که در دو مثال بازپسین، مشاهده می‌شود، اگر فعل جمله‌ی معلوم، مرکب باشد، به هنگام مجهول کردن، برای ساده کردن کلام، معمولاً، عنصر فعلی فعل مرکب از جمله‌ی مجهول، حذف می‌شود و جمله، تنها با عنصر غیر فعلی و فعل کمکی مناسب، مجهول می‌گردد.

جای فعل کمکی در ترتیب اجزای جمله‌ی مجهول

فعل کمکی جمله‌ی مجهول، معمولاً، بدون هیچ فاصله‌ای به دنبال فعل مجهول می‌آید (: من او را می‌بینم ← او دیده می‌شود) و اگر خود فعل، پیش از مجهول شدن از فعلهای ماضی دارای فعل کمکی باشد (ماضیه‌های: نقلی و بعید و التزامی و ترکیبیهایی از آنها) باز هم، فعل کمکی فعل مجهول، به دنبال خود فعل مجهول می‌آید و فعل کمکی فعل ماضی، پس از آن آورده می‌شود:

شاید پروین او را دیده باشد ← شاید او دیده شده باشد.
 پرویز او را دیده بوده است ← او دیده شده بوده است.
 اما اگر فعل جمله، پیش از مجهول شدن، فعل مستقبل باشد، فعل کمکی فعل مجهول، پس از فعل کمکی فعل مستقبل، قرار می‌گیرد:
 من این کتابها را خواهم خرید ← این کتابها خریده خواهند شد.
 و اگر فعل، پیش از مجهول شدن، فعل مضارع در جریان یا فعل ماضی در جریان (مستمر/ ملموس/ ناتمام) باشد، مانند: دارم نامه را می‌نویسم، داشت نامه را می‌نوشت، داشته‌اند او را به فرودگاه می‌برده‌اند.
 فعل کمکی بیانگر در جریان بودن فعل، اصلی، که معمولاً از مشتقات مصدر «داشتن» است، به هنگام مجهول کردن، همراه با فاعل، از جمله، حذف می‌شود؛ زیرا، این فعل کمکی، بیانگر حالت فاعل به هنگام جریان فعل اصلی جمله و انجام شدن آن است و توصیفی از حالت مفعول جمله ندارد؛ از این رو، باید با حذف فاعل جمله، آن هم حذف شود:
 دارم نامه را می‌نویسم. ← نامه نوشته می‌شود.
 داشت نامه را می‌نوشت. ← نامه نوشته می‌شد.
 داشته‌اند او را به فرودگاه می‌برده‌اند ← او به فرودگاه برده می‌شده است.

مجهول فعل امر

پیش از پرداختن به اصل مطلب باید این نکته را یادآور شد که آنچه از اصطلاح فعل امر در زبان فارسی به ذهن متبادر می‌شود «امر حاضر»، یعنی، امر به دوم شخص مفرد و جمع است؛ و برخی از دستور نویسندگان بر همین مسئله تأکید ورزیده‌اند و صیغه‌های امر و نیز وجه امری را در دو صیغه، منحصر دانسته‌اند و اسمی از امر غایب، نبرده‌اند و یا به عنوان نظر دیگران از آن، یاد کرده‌اند:

«برای فعل امر بیشتر، دو ساخت به کار می‌رود: دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع: «برو»، «بروید»... در برخی از دستورها، برای متکلم و غایب و بخصوص برای غایب، نیز، امر، قائل شده‌اند که با دو ساخت مخاطب، شش ساخت می‌شود که جز دوم شخص مفرد، با مضارع التزامی تطبیق می‌کند: بروم، برو، برود، برویم، بروید، بروند» (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۸۶: ۶۳).

برخی دیگر، بر وجود امر غایب در زبان فارسی، صیغه گذاشته‌اند؛ اما در تعداد صیغه‌های (ساخت‌های) آن اختلاف پیدا کرده‌اند؛ برخی از اینان، تنها قائل به دو صیغه برای آن شده‌اند و آن دو صیغه را، مفرد و جمع غایب دانسته‌اند.

«فعل امر، از پیوستن شناسه‌های فعل امر به پایان ماده‌ی مضارع ساخته می‌شود. امر دوم شخص مفرد، شناسه‌ندار [و] همان ماده‌ی مضارع است... شناسه‌های فعل امر، فارسی دری بازمانده‌ی شناسه‌های فعل امر فارسی میانه‌اند. مفرد: اول شخص - ، دوم شخص - سوم شخص = د.»

جمع: اول شخص - ، دوم شخص = ید. سوم شخص = ند.»

(ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۰۵ - ۲۰۸)

«... وجه امری، یا «امر حاضر» است به صورتی که در نمودار آمده است [رو - روید]، یا «امر غایب»، که [در نمودار] اشاره‌ای به آن نشده است. ساختار امر غایب: مفرد = برود. جمع = بروند.

(عدنانی، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

و برخی، تنها، صیغه‌ی اول شخص. جمع امر غایب را پذیرفته‌اند:

«فعل امر در فعل‌های ساده چنین ساخته می‌شود: [مثلاً از رفتن]: بُرو، بروید، برویم.

چنان که دیدیم فعل امر، سه صیغه، بیشتر ندارد... برای دستور دادن و امر کردن در سایر صیغه‌ها، یعنی، سوم شخص مفرد یا جمع، از وجه التزامی استفاده می‌شود: پرویز برود، آنها بیایند.» (ارژنگ، ۱۳۸۱: ۱۶۸ - ۱۶۹).

و برخی دیگر، با تردید و احتیاط و تا اندازه‌ای تناقض‌گویی قائل، به سه صیغه از آن شده‌اند:

«... اگر بخواهیم برای اول شخص و سوم شخص، فعل امر بسازیم، از این فعل [مضارع

التزامی] و کلمه‌ی باید (که قبل از آن در می‌آوریم) ساخته می‌شود. مانند: باید بروم، باید برویم، باید برود، باید بروند.» (شریعت، ۱۳۸۴: ۱۶۲)

دستور نویسانی که فعل امر زبان فارسی را در دو صیغه‌ی امر حاضر منحصر دانسته‌اند، صیغه‌های امر غایب را به سبب اشتراک لفظی و همانندی که با مضارع التزامی دارند، خود مضارع التزامی پنداشته‌اند و به این نکته توجه نکرده‌اند که صرف اشتراک در لفظ، موجب اتحاد در نوع نیست؛ و گرنه می‌بایست در همین مسئله‌ی فعل امر، تنها یک صیغه‌ی فعل امر

داشته باشیم و آن صیغه‌ی امر دوم شخص مفرد است؛ زیرا، امر دوم شخص جمع، مثلاً، «بنویسید» نیز، با مضارع التزامی دوم شخص جمع از نوشتن، اشتراک لفظ دارد. [شاید] بنویسیم [شاید] بنویسید، [شاید] بنویسند. و به جز این مورد، بسیاری از دیگر کلمه‌های ناهمسان در معنا و نوع، در لفظ، مشترک هستند؛ از جمله: چون، تا، باز و...، پس آنچه باید ملاک تشخیص نوع کلمه شود، معنای کلمه در جمله و رشته‌ی سخن است؛ نه ظاهر کلمه.

بنابراین، اگر مثلاً، کلمه‌های: «برود» و «بروند» و... به هنگام به کار رفتن در رشته‌ی سخن، به معنای: «باید برود» و یا، «باید بروند» باشند و یا، با قید و قرینه‌های دیگری مانند: می‌شود و می‌تواند و احتمالاً و جز اینها، همراه باشند، فعل مضارع التزامی هستند؛ زیرا فعل التزامی، برای بیان شک و تردید یا نظر و احتمال است و این قید و قرینه‌ها، از جمله «باید» - به خلاف آنچه در دستور شریعت آمده است - برای ابراز تردید و بیان احتمال هستند: «باید» برود یا باید بروند، یعنی، انجام دادن این کار از نظر من، لازم است، اما نمی‌دانم آیا به عمل درمی‌آید یا نه؟. پس به خلاف آنچه تصوّر کرده‌اند، کلمه‌ی «باید»، تنها هنگامی برای تأکید بر امر است که با فعل امر حاضر دوم شخص جمع، همراه باشد: «باید بروید».

از این رو، اگر فعل‌های «برود» یا «بروند» و امثال آنها، در موارد یاد شده در بالا، به کار روند، فعل مضارع التزامی هستند، اما اگر در حالی به کار روند که: کسی یا کسانی منتظر اجازه یا دستور یا تصمیم کسی دیگر باشند و او، این اجازه یا دستور را صادر کند یا تصمیم را اعلام دارد، این فعلها، فعل امر هستند: «دانشجو، بیرون، منتظر است برود یا بماند؟». «بگو برو!» «آنان منتظرند، برگردند یا بیایند؟» «بیایند!» «بالاخره چکار کنیم همین جا بمانیم یا جلوتر برویم؟». «جلوتر برویم!». در این مورد اخیر (امر اول شخص جمع)، فعل امر در حقیقت، برای اجازه یا امر به دیگران است: اما با مشارکت متکلم با آنها در اجرای آن امر؛ یعنی، متکلم با شرکت در انجام کار، خود را هم، مشمول امر کرده است. اما کسانی مانند استاد ابوالقاسمی و دیگران، که امر غایب اول شخص مفرد و جمع (بروم، برویم) را مسکوت گذاشته‌اند، بدان سبب است که: امر اول شخص، به ویژه، اول شخص مفرد که در واقع امر به خود است، از نظر معنا، خلاف عرف و منطقی است و امر به خود، با مشارکت با دیگران (اول شخص جمع) نیز، گر چه با توضیح داده شده در بالا، قابل توجیه است؛ اما چندان قابل دفاع نیست. از سوی دیگر، امر به خود، به تنهایی یا با اشتراک با دیگران، از نظر معنا، امر به غایب نیست؛ بلکه امر به متکلم وحده یا مع‌الغیر است؛ و تنها از نظر ساختار و هماهنگی با دیگر

صیغه‌ها و تکمیل آنها، می‌توانیم آن را امر غایب به شمار آوریم. و اینکه: «دستور زبان فارسی امروز» ارژنگ، در میان صیغه‌های ششگانه‌ی احتمالی امر غایب، صیغه‌های سوم شخص مفرد و جمع را که منطقی‌تر و محتمل‌ترند، نامحتمل، بر شمرده و صیغه‌های امر زبان فارسی را در سه صیغه‌ی دوم شخص مفرد و جمع و اول شخص جمع، مقصور گردانیده: «چنان که دیدیم امر، سه صیغه بیشتر ندارد»، و فعل امر اول شخص جمع را که از نظر معنا، هم نامتعارف و هم غیر غایب است، بر آنها برتری داده، جای تأمل است. به هر حال، با توجه به آنچه گذشت و با در نظر گرفتن عرف کاربردی زبان، معلوم می‌شود که زبان فارسی نیز، مانند زبان عربی، امرغایب دارد و از میان شش صیغه‌ی احتمالی آن، دو صیغه‌ی سوم شخص مفرد و جمع آن، با داشتن قرینه‌ی حالی لازم، نه از نظر معنا و نه از نظر ساختار، جای هیچ اشکالی ندارند؛ و از میان دو صیغه‌ی دیگر، صیغه اول شخص جمع، با توضیحی که داده شد، منطقی‌تر از اول شخص مفرد است: که با اغماض از نامتعارف بودن این صیغه (اول شخص مفرد)، و با به کار بردن اصطلاح «امر غایب» به عنوان گونه‌ای دیگر از صیغه‌ی امر، که غیر از دو صیغه امر حاضر باشند - بدون توجه به معنای دقیق واژه‌ی «غایب» - می‌توان گفت که: فعل امر زبان فارسی، دارای شش صیغه است، که برای مثال از مصدر «نوشتن» عبارت‌اند از: بنویس، بنویسید، (امر حاضر) بنویسد، بنویسم، بنویسید، بنویسند. (امر غایب)

با توجه به آنچه درباره‌ی انواع فعل امر در زبان فارسی بیان شد و با دقت در مثال‌هایی که قائلین به وجود فعل امر مجهول ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود که فعل امری که از نظر آنان قابل مجهول کردن است، فعل امر حاضر است: «فعل امر مجهول، از ماده‌ی نقلی، با فعلهای امر «شو»، ساخته می‌شود: دوم شخص مفرد: گفته شو.

ای پسر!... اگر دانی که تو بر حق بوده‌ای... هم بر آن حق خویش برو! و حق خود کس دیگر را مسپار! و بدان کشته شو. (ترجمه‌ی تایخ طبری، ۳۳۰).
به تیر عشق شو کشته اگر عمر ابد خواهی که از ششمیر بو یحیی نشان ندهد کسی از آحیا «سنایی، ۵۳».

(ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۱۷ - ۲۱۸).

«... فعل امر هم، به ندرت مجهول می‌شود: بروید و در راه دفاع از حق، کشته شوید.»

(وحیدیان کامیار، عمرانی، ۱۳۸۶: ۵۲)

«... فعل امر (ونهی) هم، به ندرت مجهول می‌شود.» (شریعت، ۱۳۸۴: ۱۶۷)

با این توضیحات اکنون ببینیم آیا جمله‌ی دارای فعل واژگانی «امر حاضر»، واقعاً با فعل

کمکی امر حاضر «شو» مجهول می‌شود؟

یکی از شرایط اساسی مجهول بودن جمله و فعل آن، نداشتن فاعل و نسبت دادن فعل مجهول، به مفعول صریح یا با واسطه‌ی جمله‌ی معلوم است؛ و شرط دیگر، آن است که: آن جمله‌ی مجهول را بتوان با همان فعل و نایب فاعل، به جمله‌ی معلوم که دستوری و معقول باشد، تبدیل کرد.

اما می‌بینیم که فعل کمکی این جمله‌های به اصطلاح مجهول (گفته شو، کشته شو، کشته شوید)، فعل امر حاضر: دوم شخص مفرد و جمع «شو» و «شوید» است؛ و فعل امر حاضر، به ضمیر «تو» یا «شما»، نسبت داده می‌شود و طبق قاعده‌ی مجهول کردن افعال، و طبق آنچه در دستور استاد ابوالقاسمی آمده است، باید فعل معلوم این جمله‌های مجهول نیز، فعل امر حاضر مفرد و جمع باشد، یعنی در این مثالها، باید: «بکش» و «بکشید» باشد؛ که فاعل آنها نیز، همان «تو» و «شما» است (: تو، بکش! ← تو کشته شو! / شما بکشید! ← شما کشته شوید!) پس تو و شما باید در جمله‌ی معلوم، فاعل و باز در جمله‌ی مجهول، نایب فاعل شوند.

و نیز، گذشته از بی معنی بودن جمله‌ی «گفته شو»، هیچ کدام از این جمله‌های - به اصطلاح - مجهول را، نمی‌توان به جمله‌ی معلوم دستوری معنی‌داری تبدیل کرد. بنابراین، این جمله‌ها، جمله‌های مجهول دارای فعل واژگانی خاص نیستند؛ بلکه، جمله‌های اسنادی دارای فعل ربطی هستند و ضمائر آشکار و مستتر آنها، «مسندالیه» آنهاست و آنچه فعل مجهول پنداشته شده است؛ یعنی، گفته و کشته، «مسند» و «شو» رابط است.

با این توضیحات به این نتیجه می‌رسیم که: فعل امر حاضر معلوم با فعل کمکی امر حاضر «شو» که مستلزم یکی شدن (اتحاد) فاعل و نایب فاعل است مجهول نمی‌شود؛ بلکه هم امر حاضر و هم، امر غایب، هر دو، با فعل کمکی مضارع «شود» یا «شوند» مجهول می‌گردند،

نامه را بنویس! ← نامه نوشته شود!

«نامه‌ها را بنویسید!» ← نامه‌ها نوشته شوند!

نامه را بنویسد! ← نامه نوشته شود!

نامه‌ها را بنویسند! ← نامه‌ها نوشته شوند!

نامه‌ها را بنویسیم! ← نامه نوشته شوند!

ساختن فعل مجهول از فعل متعدی به متمم اجباری و فعل لازم

فعل مجهول، معمولاً از فعل متعدی به مفعول صریح (مفعول رایبی) ساخته می‌شود و ساختن آن از فعل لازم متعدی به متمم اجباری، متعارف، و از فعل لازم دارای متمم قیدی، نامتعارف، ولی شدنی است.

نخست ببینیم: متمم اجباری و متمم قیدی، چگونه متمم‌هایی هستند و چه فرقی با هم و با مفعول صریح دارند؟

متمم اجباری و متمم قیدی از آن جهت که هر دو با حرف اضافه، همراه‌اند (متمم حرف اضافه‌ای هستند)، با هم، همانندند؛ اما از جهاتی دیگر با هم متفاوت‌اند؛ از جمله: متمم اجباری، همچون مفعول صریح، متمم فعل است؛ یعنی، به همان سان: که معنای فعل‌های متعدی به مفعول صریح، با ذکر مفعول صریح، تمام می‌شود و با حذف آن، معنای فعل و ساختار دستوری جمله، ناقص می‌گردد؛ برخی از فعل‌های لازم، نیز، به مفعول گونه‌ای نیازمندند که بدون ذکر آن، معنای فعل و ساختار جمله، ناقص می‌ماند؛ و آن همان متمم اجباری است با این تفاوت که مفعول صریح با «را»ی نشانه‌ی، مفعول، همراه است یا می‌تواند همراه باشد، ولی متمم اجباری با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی خود (از - با - به) همراه می‌گردد.

این فعلها (فعل‌های نیازمند به متمم اجباری)، عبارت‌اند از فعل‌های مشتق از مصدرهای: نگریستن، ترسیدن، آمیختن، درآمیختن، اندیشیدن، پرهیزیدن، نازیبیدن و امثال آنها: از دوست نادان بپرهیز! با دوست دانا درآمیز! به عواقب کارهایت بیندیش!

اما متمم قیدی، متمم فعل نیست و فعل، نیاز اجباری بدان ندارد و تنها برای توضیح بیشتر، با جمله همراه می‌گردد: من با دوستم به صحرا رفتم. بهرام از دانشگاه با دوچرخه به خانه برگشت. تفاوت دیگر اینکه: هر فعل نیازمند به متمم اجباری، تنها یک متمم اجباری می‌گیرد، اما هر فعلی، چه لازم و چه متعدی، می‌تواند چند متمم قیدی داشته باشد. (رک:

وحیدیان کامیار، عمرانی، ۱۳۸۶: ۱۸)

آن چنان که پیداست: مجهول کردن فعل‌های متعدی به متمم اجباری نه تنها اشکال دستوری ندارد، بلکه کاربرد برخی از آنها در عرف زبان هم، متداول است: به عاقبت کارهایت ببندیش! ← باید به عاقبت کارها اندیشیده شود. نباید از دشمن بترسیم ← از دشمن نباید ترسیده شود.

اما ساختن فعل مجهول از فعل لازم دارای متمم قیدی (مفعول با واسطه) گر چه در زبان فارسی امروز، نامتعارف و غیر کاربردی است؛ از نظر معنا و دستور زبان، نادرست نیست: زیرا در این موارد نیز، فعل مجهول به گونه‌ای مفعول (مفعول با واسطه/ متمم قیدی) نسبت داده می‌شود و در متون فصیح نظم و نثر فارسی دری هم به کار رفته است:

«و ما در این هفته حرکت خواهیم کرد بر جانب بلخ تا این زمستان آنجا باشیم... و خواجه احمدحسین در رسد...، آنگاه سوی غزنین، رفته آید.» (بیهقی، ۱۳۷۶: ۶۳) و یا: «امیر عزیمت را بر آنکه سوی بُست حرکت کرده‌اید، تا از آنجا به هرات رفته شود، درست کرد.» (همان، ۶۴۸).

و یا: «... گفتم هم نوبتی بازتوان آورد و هم، وکیل، باز تواند گشت: که به هیچ حال تا یک دو منزل بر راه رفته نیاید، دل در این کار نتوان نهاد.» (همان، ۶۶۶) و یا:

اندربین محضر خردها شد ز دست چون قلم اینجا رسیده شد، شکست (مولوی، ۱۳۷۳: ۳/۴۶۶۳)

در شاهد نخست، فعل لازم مشتق از «رفتن»، به «غزنین» که متمم قیدی است نسبت داده شده است و به جای جمله‌ی معلوم: «سوی غزنین برویم» به کار رفته است.

در شاهد دوم، دو فعل مجهول از فعل لازم وجود دارد: یکی: «حرکت کرده‌اید» و دیگری «رفته شود». فعل مجهول نخست، از تفکیک دو عنصر فعل مرکب غیر حقیقی مشتق از «حرکت کردن» درست شده است. بدین ترتیب که: عنصر غیر فعلی این فعل مرکب، یعنی «حرکت»، همچون مفعول صریح عنصر فعلی آن، یعنی، «کردن» به کار گرفته شده است و عنصر فعلی، یعنی، کردن (=کنیم) در جمله‌ی معلوم: «سوی بُست حرکت کنیم»، به صورت صفت مفعولی «کرده» درآمده و فعل کمکی «آید» (شود) با آن، همراه گشته و سپس به «حرکت»، نسبت داده شده است.

البته، در این مورد، می‌توانیم بگوییم که: فعل مرکب «حرکت کنیم» مجهول شده و به

مفعول با واسطه‌ای «بست»، نسبت داده شده است: اما تحلیل اول، به معنای عبارت، نزدیک‌تر است.

فعل مجهول دوم این شاهد هم، که «رفته شود» است: به «هرات»، که مفعول با واسطه (متمم قیدی) است نسبت داده شده است.

در شاهد سوم نیز «رفته نیاید»، فعل مجهول است و به مفعول با واسطه یا همان متمم قیدی «راه» نسبت داده شده است و جمله‌ی معلوم آن، عبارت: «تا دو منزل بر راه نرود»، است.

در شاهد چهارم (بیت مولانا) فعل مجهول «رسیده شد» به متمم قیدی «اینجا» (= به اینجا)، نسبت داده شده است.

۲-۷- اسنادی یا غیر اسنادی بودن جمله‌های مجهول؟

پس از توضیح همه جانبه‌ی فعل مجهول و ساختار خاص جمله‌های مجهول، اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا جمله‌ی غیر اسنادی، پس از مجهول شدن به جمله‌ی اسنادی مبدل می‌شود؟ یا همچنان غیر اسنادی باقی می‌ماند؟ یعنی، مثلاً، پس از تبدیل شدن جمله‌ی: «پرویز نامه را آورد» به «نامه آورده شد»: «نامه»، مسندالیه و «آورده»، مسند و «شد»، «رابط» است؟ یا، «آورده شد»، روی هم، فعل مجهول و «نامه» نایب فاعل یا، به اصطلاح امروزی، «نهاد» آن است؟

بدیهی است که در تحلیل‌های کلی زبان شناسانه، که جمله را به دو بند: نهاد و گزاره تقسیم می‌کنند، گاهی، چندان به این جزئیات نمی‌پردازند و می‌گویند: «نامه»، نهاد و «آورده شد» روی هم، گزاره است:

«فعل مجهول را به مفعول که اکنون «نهاد» شده است، نسبت می‌دهند: تخته، بریده شد.» (وحیدیان کامیار، عمرانی، ۱۳۸۶: ۵۰)

و گاهی، توضیحات برخی از این کتاب‌ها درباره‌ی اجزای جمله‌های مجهول به گونه‌ای است که موهم سه جزئی بودن این جمله‌ها و رابط بودن فعل کمکی مجهول ساز است. از جمله وحیدیان کامیار، در ادامه‌ی بحث از فعل مجهول و در توضیح اجزای جمله‌ی مجهول: «اقرار، از او، گرفته شد» - که مجهول شده‌ی جمله‌ی متعدی به متمم اجباری: «رئیس دادگاه از او اقرار گرفت»، است؛ می‌نویسد: «با توجه به مثال بالا، فعل، «گرفتن» است نه

«گرفته شدن»، همچنان که مثلاً، در فعل ماضی بعید «رفته بودند» فعل اصلی، «رفتن» است و ساده، به حساب می‌آید، نه مرکب.» (همان، ۵۲)

اصل مسئله، درست است که فعل ساده با مجهول کردن به فعل مرکب، مبتدل نمی‌شود؛ اما تفکیک کردن فعل کمکی از اصل فعل مجهول شده، به هنگام تحلیل نحوی، نیز هم، این پرسش را پیش می‌آورد که: پس «شد» در این جمله، چه نقشی دارد؟ رابط است؟ و اگر در پاسخ گفته شود که «شد»، در این موارد، «فعل کمکی است» این پاسخ، بیشتر نوع فعل را معرفی کرده است تا نقش آن را. پس بهتر است در این موارد، مجموعه‌ی: فعل اصلی و فعل کمکی را، رویهم، فعل جمله به شمار آوریم و آنها را از همدیگر تفکیک ننماییم. و مثلاً، در تحلیل مثال بالا بگوییم: «بریده شد»، فعل مجهول و «تخته»، نایب فاعل (نهاد) است. «جمله‌ی مجهول، با ناگذر کردن فعل گذرا، ساخته می‌شود. جمله‌ای که از ناگذر شده‌ی فعل گذرا به مفعول، ساخته شد [شود] تنها دارای دو بخش است: سهراب، کشته شد. (ارژنگ، ۱۳۸۱: ۷۵)

«جمله‌های گذرا به مسند [جمله‌های ربطی یا اسنادی] در کوتاه‌ترین صورت خود دارای سه بخش: نهاد و گزار و فعل‌اند.» (همان، ۵۵)

به هر حال، با آنکه بیشتر دستور نویسان سنتی و زبان‌شناسی به گونه‌ای غیرمستقیم بر «اسنادی نبودن» جمله‌های مجهول تأکید ورزیده‌اند؛ اما تکیه بر اصطلاح‌های: نهاد و گزاره، در تحلیل‌های برخی از دستوره‌های زبان شناسیک و توضیح ندادن دقیق نوع و نقش اجزای جمله‌های مجهول؛ و نیز، تکیه‌ی برخی از دستوره‌های سنتی بر اصطلاح‌های: مسندالیه و مسند و رابطه، در تحلیل این‌گونه جمله‌ها، و غُذول از اصطلاح‌های روشن و تمایز دهنده‌ی «فعل» و «نایب فاعل» در تحلیل آنها جمله‌های مجهول، موجب این‌گونه ابهام‌ها و ابهام‌ها شده است: «... در فعل مجهول، مفعول به جای فاعل قرار می‌گیرد و مسندالیه، نامیده می‌شود.» (پنج استاد، ۱۳۸۰: ۱۷۲ - ۱۷۳).

«طرز ترکیب جمله‌ای که فعل مجهول داشته باشد این است که: مفعول بیواسطه (بی واسطه)‌ای که به جای فاعل آمده است، مسندالیه، نامیده می‌شود؛ زیرا، عملی را به او نسبت می‌دهیم و فعل مجهول را، مسند و رابطه (یا گزاره) می‌دانیم. مانند: «حسن دیده شد.» حسن: «مسندالیه»، دیده شد، «مسند و رابطه» (شریعت، ۱۳۸۴: ۱۶۵).

با این توضیح شریعت، جمله‌ی غیر اسنادی، پس از مجهول شدن، به جمله‌ی اسنادی

دگرگون می‌گردد و مسند و رابطه، که در جمله‌های اسنادی عادی، معمولاً، دو رکن جداگانه هستند، به یک رکن تبدیل می‌شوند (چیزی مانند نظر دستورهای زایشی گشتاری) و فعل جمله‌ی معلوم هم، نه به صورت صفت، بلکه به عین صفت، مبتدل می‌گردد؛ و هیچ اثری از جمله‌ی معلوم و ارکان آن، باقی نمی‌ماند.

گرچه ممکن است که گاهی اصطلاح، چندان تعیین کننده نباشد، اما در بیشتر موارد، جهت دهنده است و از جمله در تحلیل نحوی جمله‌های مجهول، اصطلاح: «نایب فاعل»، تمایز دهنده است و نباید تحت تأثیر اصطلاحهای زبان شناسی، آن را کنار گذاشت - به ویژه که - استادان بزرگ از آن، مناسب و به جا، استفاده کرده‌اند: «اسم هنگامی که نهاد و گزاره و فاعل و نایب فاعل، باشد، تغییری نمی‌کند و بدون پیشواژه و پسواژه می‌آید.» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۴۷)

از آنجا که بهترین راهکار تحلیل نحوی جمله، محور قراردادن فعل جمله و نیازمندیهای آن است و فعلهای زبان فارسی از این جهت، یا ربطی‌اند یا غیر ربطی (خاص)، و فعل غیر ربطی هم، یا معلوم است یا مجهول، پس اگر جمله، فعل ربطی داشته باشد، نهاد آن، مسندالیه است و اگر فعل غیر ربطی داشته باشد، نهاد آن، فاعل است و اگر جمله، فعل غیر ربطی مجهول داشته باشد، بهتر است برای نهاد آن همان اصطلاح «نایب فاعل» به کار رود، تا بیانگر، مجهول بودن فعل جمله و غیر اسنادی بودن جمله باشد.

نکته‌ی قابل یادآوری دیگر در اینجا این است که: برخی از کسانی که نایب فاعل را مسندالیه نامیده‌اند، فعل مجهول شده را به عنوان خود صفت تلقی کرده‌اند؛ یعنی، مثلاً، «آورده» را در جمله‌ی: «تامه آورده شد»، مانند کلمه‌ی «خوشحال» در جمله‌ی «علی خوشحال شد» صفت و مسند تصور کرده‌اند و از این رو، نهاد آن را هم، «مسندالیه» خوانده‌اند، در حالی که آنچه در جمله‌ی مجهول، به صورت صفت نمایان شده است فعل خاصی است که در قالب «بن نقلی» یا صفت مفعولی، ظاهر شده است و خود صفت، نیست.

برای استدلال بر صفت نبودن فعل مجهول به کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» ۱۳۷۰، باطنی، صص ۱۱۰ و ۱۲۷ و ۱۳۵، می‌توان مراجعه کرد، از جمله این نکته که می‌گوید: «وقتی شدن، فعل واژگانی نباشد، یعنی، به عنوان عنصر سازنده‌ی مجهول در گروه فعلی، عمل کند، همیشه با یک فعل واژگانی همراه است...» (باطنی، ۱۳۷۰: ۱۲۷).

و این، یعنی، آنچه در جمله‌های مجهول به صورت صفت مفعولی ظاهر می‌شود، فعل

واژگانی (فعل اصلی) است نه، صفت و جمله، جمله‌ی غیر اسنادی (فعلیه) است نه اسنادی، و فعل به ظاهر ربطی. این جمله‌ها، فعل کمکی است نه فعل اصلی. پس این فعل واژگانی را نمی‌توان به عنوان «مسند» - در معنای خاص دستوری خود - به مسندالیه، نسبت داد، بلکه باید همچون فعل خاص، به فاعل یا نایب فاعل نسبت داده شود و چون، در این جمله‌ها، فاعلی وجود ندارد؛ باید آن را به جانشین فاعل (نایب فاعل) که مفعول سابق جمله بوده است، نسبت داد.

نتیجه

نتیجه‌ای که از این پژوهش می‌توان گرفت این است که:

۱. فعل مجهول و جمله‌ی دارای فعل مجهول، ساختاری ویژه و نسبتاً پیچیده‌ای دارند که گاهی ممکن است با جمله‌ی غیر مجهول اشتباه شود. فعل مجهول، معمولاً از بُن نقلی فعل متعدی به مفعول صریح، با حذف فاعل و نشانه‌ی مفعول از جمله و جایگزین کردن مفعول به جای فاعل و نسبت دادن فعل مجهول شده به مفعول، ساخته می‌شود و برای معلوم شدن نوع زمان این فعل بی‌شناسه، فعلی کمکی شناسه‌دار از «شدن» یا معنیهای آن، با این فعل، همراهی گردد، تا با بُن خود، نوع زمان فعل مجهول شده و با شناسه‌ی خود، شمار مفعول (نایب فاعل) آن را مشخص سازد.
۲. جمله‌ی مجهول شده، اگر در ساخت معلوم خود، افزون بر مفعول صریح، متمم اجباری یا تمییز داشته باشد، سه جزئی است (نامه، به او، داده شد. او، عاقل، پنداشته شد). و الا دو جزئی است.
۳. در زبان فارسی، مانند زبان عربی، فعل امر به غایب - به ویژه برای سوم شخص مفرد و جمع - کاربرد دارد و برای اول شخص مفرد و جمع - به ویژه اول شخص مفرد - نامتعارف، اما قابل توجیه است.
۴. شباهت صوری و ساختاری امر غایب با صیغه‌های مضارع التزامی، برای برخی، این تصور را پیش آورده که این دو نوع فعل، یکی هستند و از این رو، وجود امر غایب را منکر شده‌اند؛ در حالی که این دو نوع فعل، دو نوع جداگانه هستند و باید از روی معنای جمله و قراین موجود، آنها را از هم بازساخت (علی منتظر است؛ برود یا بماند؟ بگو برود! = امر غایب. تو برو شاید علی هم برود. = فعل التزامی).

۵. برخی از استادان تاریخ زبان و دستور زبان، قائل به امکان درست کردن فعل امر حاضر مجهول از فعل امر حاضر معلوم شده‌اند، و مثال‌هایی مانند: «شو کشته» و «کشته شوید» و «گفته شو» را برای آن ذکر کرده‌اند؛ در حالی که این مثالها، همگی، به مسندالیه: تو یا شما نسبت داده شده‌اند و جمله‌های اسنادی هستند، نه امر مجهول. و فعل امر حاضر و امر غایب معلوم، هر دو، با فعل کمکی مضارع: «شود» یا «شوند» مجهول می‌شوند، یعنی مجهول امر حاضر، امر غایب می‌شود و مجهول امر غایب، غایب باقی می‌ماند. و فعل امر مجهول، تنها، از امر غایب می‌تواند ساخته شود نه از امر حاضر. و امر غایب، هنگامی که مجهول شود در همان معنا و ساختار امر غایب باقی می‌ماند. (غذا آماده است، آن را بیاورند؟ بگو آورده شود).

۶. گر چه فعل امر، معمولاً، از فعل متعدی به مفعول صریح ساخته می‌شود اما ساختن آن از فعل لازم متعدی به متمم اجباری و فعل لازم دارای متمم قیدی هم، شدنی و کاربردی است. کاربرد ساخت مجهول از برخی از فعل‌های لازم متعدی به متمم اجباری، امروزه نیز، معمول و متعارف است (به عاقبت کارها باید اندیشیده شود). ولی از فعل‌های لازم دارای متمم قیدی، امروزه، نامتعارف است، اما در متون نظم و نثر فارسی دری پیشینه دارد. در این موارد، فعل مجهول شده به جای مفعول صریح به مفعول با واسطه (متمم اجباری یا متمم قیدی) نسبت داده می‌شود.

۷. هنگامی که جمله‌ی غیر اسنادی (دارای فعل خاص) مجهول می‌شود و فعل به صورت بُن نقلی (صفت مفعولی) درآمده‌ی آن، به مفعول سابق جمله، نسبت داده می‌شود، جمله، همچنان غیر اسنادی (فعلیه)، باقی می‌ماند.

۸. در تحلیل نحوی این گونه جمله‌ها بهتر است برای نامیدن ارکان اصلی آنها، به جای اصطلاح‌های ابهام انگیز و ابهام‌آور: نهاد و گزاره، یا مسندالیه و مسند و رابطه، همان اصطلاح‌های متمایز کننده‌ی: «فعل مجهول» و «نایب فاعل» به کار رود؛ تا بیانگر آن باشند که: این جمله، نه جمله‌ی اسنادی است و نه جمله‌ی غیر اسنادی معلوم بلکه ساخت و صورتی متمایز از آنها دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. باید یادآور شد که بسیاری از پژوهشگران و دانشمندان تاریخ زبان شناسی عربی -

اسلامی، چون: سیبویه‌ی فارسی، مؤلف «الکتاب»، خلیل‌بن‌احمد فراهیدی، مؤلف «العین»، محمد فیروز آبادی، مؤلف فرهنگ «قاموس» و نیز، ابن‌قتیبه‌ی دینوری، اخفش بلخی، ابوعلی فارسی راغب اصفهانی، جارالله زمخشری و بسیاری دیگر از نامداران این عرصه، ایرانی یا ایرانی‌الاصل بوده‌اند.

۲. این مقاله در جلد اول شماره‌ی اول، مجله‌ی «دستور» ویژه‌نامه‌ی نامه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، اسفند ۱۳۸۳، منتشر شده است.

۳. انگل Engel، از پیروان آلمانی «لوسین تنی‌یر» بنیان‌گذار دستور وابستگی.

۴. ساختار نامتعارف مصدرهایی مانند: استیدن، باشیدن یا گردیدن به این سبب است که بن اصلی این مصدرها، یعنی، فعل‌های: است و باش و گرد، بن مضارع است و نشانه‌ی مصدر، یعنی «ن»، به بن ماضی، ملحق می‌گردد؛ پس برای ساختن مصدر از این فعل‌ها یا هر فعل دیگری که در ساخت بن مضارع باشد، باید نخست بن مضارع را با افزودن تکواژ ماده ساز «ید» به آن، به صورت بن ماضی جعلی درآورد، و سپس نشانه‌ی مصدر (ن) را بر آن افزود تا از آن مصدری جعلی ساخته شود.

منابع

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ اول. تهران: سمت.
- ۲- احمدی گیوی، حسن انوری، حسن. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی (۲)، چاپ پازدهم، تهران: فاطمی
- ۳- ارژنگ، غلامرضا. (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی امروز، چاپ سوم، تهران: قطره
- ۴- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۰). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر
- ۵- بیهقی، محمدبن‌حسین. (۱۳۷۶). تاریخ بیهقی، به کوشش خطیب رهبر، چاپ ششم، تهران: انتشارات مهتاب
- ۶- شریعت، محمدجواد. (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی، چاپ هشتم، تهران: نشر اساطیر
- ۷- طبیب‌زاده، امید. (۱۳۸۳). "دستور"، مقاله‌ی: «وابسته‌های فعل در زبان فارسی، بر اساس نظریه‌ی وابستگی»، شماره‌ی اول، تهران: ویژه‌نامه‌ی نامه‌ی فرهنگستان
- ۸- عدنانی، منوچهر. (۱۳۸۲). دستور روشمند، تهران: ثالث

- ۹- غلامعلی زاده، خسرو. (۱۳۸۶). *ساخت زبان فارسی*، چاپ پنجم، تهران: احیاء کتاب قریب، عبدالعظیم؛ ملک‌الشعراء بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، رشیدیاسمی، جلال‌الدین همایی. (۱۳۸۰). *دستور زبان*، (پنج استاد)، انتشارات توس، چاپ ششم، تهران: توس
- ۱۰- مشکات‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۶). *A. سیرزبان‌شناسی*، چاپ چهارم، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد
- ۱۱- (۱۳۸۶). *B. دستور زبان فارسی برپایه‌ی گشتاری*، چاپ دهم، مشهد: دانشگاه مشهد
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۳). *مثنوی*، تصحیح نیکلسون، به کوشش نصرالله جواد، تهران: انتشارات امیرکبیر
- ۱۳- وحیدیان کامیار، غلام‌رضا عمران. (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی (۱)*، چاپ دهم، تهران.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی